سبک رفتار

با صداقت و یک‌رنگی می‌توان در دل‌ها نفوذ کرد

دل که فاصله گرفت حرف هم بی‌تأثیر می‌شود

■ حجت‌الاسلام علیرضا فرهنگ*

وقتی به دنیای اطراف خود نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که بشر شدیداً مشغول پیچ و خم مادیات در زندگی شده است. جسم‌ها را کنار هم می‌بینیم اما وارد حریم مقدس دل‌ها که می‌شویم، می‌بینیم گاهی اوقات فرسنگ‌ها باهم فاصله پیدا کرده‌اند. چقدر این روزها یکی شدن قلب‌ها و آرزوها دست‌نیافتنی شده! بعضی در ظاهر باهم خوش و بش می‌کنند اما وقتی به درون آنان مراجعه می‌کنی، دلی پر از گلایه در آن پیدا می‌کنی. گاهی این اتفاق ناگوار به طور عجیبی در روابط همسران و زندگی مشترک یا روابط فرزندان با پدر و مادر پیدا می‌شود. وقتی دل‌ها فاصله پیدا کرد، حرف‌ها نیز در دل‌ها تأثیر نمی‌گذارد و نفوذ کلام در بین انسان‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. سؤال اصلی این است که چه کنیم تا در دل‌های یکدیگر نفوذ کنیم و ارتباطمان، ارتباطی صمیمی و بدون هیچ‌گونه صحنه‌سازی و تعارفات معمول باشد؟

■■■

برخورد صادقانه قلب‌ها را شکار می‌کند

۱

برخورد صادقانه قلب‌ها را شکار می‌کند. صداقت یعنی یک‌رنگی، یعنی تلاش برای همانی که هستیم، نه آن چیزی که دیگران دوست دارند. گاهی انسان می‌خواهد برخوردی طبیعی و بدون تملق داشته باشد اما رفتار طرف مقابل انسان را در ظاهر مجبور به رفتاری می‌کند که چه بسا خود را در عملی انجام شده می‌بیند. اگر بخواهیم واضح‌تر بگوییم، باید گفت گاهی وقتی زن و مردی در زندگی زناشویی به یکدیگر ابراز محبت می‌کنند، کسی که این ارتباط صادقانه را می‌بیند، گاهی حس حسادت می‌کند. این موضوع باعث می‌شود انسان برای اینکه مواظبت بر صادقانه‌های خود با همسر را حفظ کند، برای دوری از کم کردن حس حسادت دیگران ارتباط خود را با همسر کم‌رنگ می‌کند. همین امر باعث می‌شود زن برای اینکه خود را در دل شوهر جای دهد، رفتارهای غیرصادقانه از خود نشان می‌دهد. از این جهت باید زن و شوهر در ابراز محبت به یکدیگر در مقابل دیگران مواظب باشند که از مرز تعادل خود خارج نشوند، یعنی نه آنچنان ابراز محبت کنند که نقل مجالس شود و نه آنچنان سرد و غیرعاطفی برخورد کنند که به نوعی بی‌احترامی و تحقیر یکدیگر حساب شود.

نفوذ کلام پدر و مادر در دل فرزند

۲

در مثالی دیگر در ارتباط فرزند با پدر و مادر، صداقت در رفتار و از بین رفتن نفوذ کلام می‌توانیم به این مطلب اشاره کنیم که اگر پدر و مادر در محیط زندگی فضای صمیمی و به دور از برخوردهای خشن و مطالبه‌گرانه داشته باشند، فرزندان به صداقت نزدیک‌تر می‌شوند. وقتی پدر و مادر فرزندان را مجبور به کاری کنند، چه بسا در یک مقطعی فرزندان به حرف پدر و مادر گوش کنند اما بعد از مدتی فضای حاکم بر زندگی کم‌کم ابهت و تأثیرگذاری کلام پدر و مادر را بر فرزندان کمرنگ می‌کند، لذا یا از روی ناچاری به حرف آنان گوش می‌کنند یا برای اینکه از آن فضای سختگیرانه خارج شوند، در مقابل پدر و مادر خود را خوب جلوه می‌دهند اما در غیاب آنان کار خودشان را انجام می‌دهند، از این رو حرف پدر و مادر در دل فرزندان رسوخ نمی‌کند و فقط برای صحنه‌سازی حرف آنان را گوش می‌دهند، اما اگر پدر و مادر از فرزندان به اندازه ظرفیت و توان تقاضا کنند و آنان را در انجام خواسته‌های خود مجبور نکنند، فرزند نیز برای حرف والدین اهمیت قائل می‌شود و این نشان از نفوذ کلام پدر و مادر در دل فرزند دارد.

صداقت و یک‌رنگی در گفتار و رفتار

۳

پس بدانیم صداقت و یک‌رنگی باعث می‌شود حرف انسان در دل‌ها بیشتر نفوذ کند و مهم‌ترین یک‌رنگی نیز، یک‌رنگی در حرف و رفتار است.

هر کسی این نوع برخورد را داشت، یقین بداند در دل دیگران نفوذ خواهد کرد. از این جهت است که مولای متقیان، حضرت علی(ع) می‌فرمایند: هر گاه باطنت با ادعایت یکی شد، صداقت تو ثابت می‌شود و پایین‌ترین حدود راستگویی این است که زبان با دل یکسان باشد و باهم مخالفتی نداشته باشند.

> اخلاص و عمل بدون منت باعث نفوذ در دل‌ها و تسخیر قلوب می‌شود. چه انسان‌هایی که دارای ثروت و مقام بودند اما نتوانستند حاکم بر دل‌ها شوند و با رفتن مادیات آنان نیز از خاطره‌ها و قلب‌ها رفتند اما چه انسان‌هایی که سرمایه‌شان اخلاص و خدمت به مردم بدون منت گذاشتن و توقع داشتن بود و باعث نفوذ در دل‌های مردم شدند

برای خود می‌خواهی برای دیگران هم بخواه

۴

از قدیم‌الایام گفته‌اند آنچه برای خود می‌خواهی برای دیگران نیز بخواه. گاهی انسان‌ها به دنبال منافع و کسب سود برای خودشان هستند و صرفاً تا جایی در ارتباط با دیگران با آنان هستند که به این مقصد برسند. متأسفانه این مصداق بین نزدیک‌ترین انسان‌ها نیز گاهی اوقات اتفاق می‌افتد، مثلاً دو نفر که زندگی زناشویی را در کنار هم شروع کرده‌اند، چه بسا در اول زندگی فقط به خاطر عشق و علاقه و محبت به یکدیگر بدون توجه به منافع شخصی، صمیمی‌ترین زندگی را داشتند اما کم‌کم به خاطر اتفاقات مختلف پیرامون خود تحت تأثیر قرار گرفته و محبت و صمیمیت خود را شرطی کرده‌اند و تا وقتی به یکدیگر ابراز محبت می‌کنند که منافع هم را تأمین کنند، و الا در صورت ضرر به منافع یک نفر دیگری رابطه را کم می‌کند و در این حالت است که دیگر دل‌ها باهم فاصله می‌گیرند. دل که فاصله گرفت حرف نیز تأثیرش را از دست می‌دهد، اما اگر این طور نبود در شادی و غم و در هر حالتی در کنار هم خواهند بود و آنچه برای خود می‌خواهند برای همسر نیز می‌خواهند. پس شخص بداند اگر برای خود شرمساری نزد همسر را نمی‌خواهد برای همسر نیز شرمساری در مقابل خود را نخواهد و او را در این مسیر کمک و دلداری دهد. این همراهی باعث می‌شود حرف‌های دیگر او نیز در دل همسر تأثیرگذار باشد و صمیمیت در زندگی واقعی و در حد عالی باشد. معاشرت بر اساس مقدم کردن خواسته‌های خود بر دیگران و آنچه برای خود پسندیده می‌شود برای دیگران نیز پسندیدن، باعث نفوذ در دل‌ها می‌شود. هر کسی خود را وقف خدمت به دیگران بدون نگاه به منفعت از آنان کند، یعنی نیاز خود را بر دیگران مقدم دانسته است. اگر آنچه را او برای خود می‌پسندد برای دیگران نیز بپسندد خدای متعال محبت او را در دل‌ها ایجاد می‌کند.

اخلاص و عمل بدون منت

۵

اخلاص و عمل بدون منت باعث نفوذ در دل‌ها و تسخیر قلوب می‌شود. چه انسان‌هایی که دارای ثروت و مقام بودند اما نتوانستند بر دل‌ها حاکم شوند و با رفتن مادیات آنان نیز از خاطره‌ها و قلب‌ها رفتند اما چه انسان‌هایی که سرمایه‌شان اخلاص و خدمت به مردم بدون منت گذاشتن و توقع داشتن بود و باعث نفوذ در دل‌های مردم شدند. نمونه بارز امروز آن محبت و ارادت مردم به سردار دل‌ها، حاج قاسم سلیمانی است. او برای خدا خالصانه کار کرد و دنبال مطرح کردن خود با خدمت به دیگران نبود، از این رو خداوند نیز او را در دل‌ها نفوذ داد و مردم قلباً او را دوست داشتند. اخلاص یعنی خود را از تملق و تمجید دیگران رها کردن، پس بدانیم که اگر خواستیم در دل مردم نفوذ کنیم، باید برای خدا و بدون توقع به جامعه خدمت کنیم و هر کاری را برای رضایت او که آفریننده همه و تسخیرکننده قلوب است، انجام دهیم.

ادب در گفتار هنگام همکلامی با دیگران

۶

یکی از راه‌های مهم تسخیر قلوب انسان‌ها سخن گفتن مؤدبانه و محترمانه است. بهترین نوع ارتباط با یکدیگر از طریق گفتار است و شخصیت هر کسی نیز در پشت زبان اوست. به تعبیر زیبای مولای متقیان، امیر علی(ع) «مرد در زیر زبانش پنهان است، پس هرگاه سخن گوید، آشکار شود». همان طور که شاعر می‌گوید: تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. وقتی انسان صحبت و در صحبت خود ادب و نزاکت را حفظ می‌کند و شخصیت دیگران را محترم می‌شمارد، یقیناً دل‌های دیگران نیز جذب این ادب شده و دوست دارند هر حرف او را برای خود الگو و شاخص زندگی قرار دهند. ادب در گفتار شخصیت انسان‌ها را بزرگ می‌کند و همگان انسان مؤدب را صاحب نفوذ در دل‌های خود می‌دانند. بهترین راهی که زوج‌های جوان در زندگی می‌توانند برای نفوذ کلام در قلب دیگری داشته باشند، اگر ادب و احترام در گفتار در بین انسان‌ها از بین رفت، دل‌ها نیز باهم فاصله پیدا می‌کنند و وقتی دل‌ها فاصله گرفت، حرف‌ها نیز تأثیری در اذهان نخواهند داشت.

ابراز و آشکار کردن محبت

۷

یکی از راه‌های مهم نفوذ در دل‌ها، ابراز علاقه و نشان دادن ارادت عملی به دیگران است. بی‌اعتنایی و بی‌خیالی نسبت به اطرافیان و کسانی که چه بسا سال‌ها در کنار هم زندگی می‌کنیم، یک زندگی سرد و بی‌روح را برای ما می‌سازد. در حالی که با یک گام ساده می‌توان این شیوه را تغییر داد، یعنی با ابراز علاقه که گاهی از طریق گفتن است، مثلاً به همسر بگوید که من تو را دوست دارم و به تو علاقه‌مندم. همین گفتار ساده اما واقعی، باعث استحکام زندگی و تأثیرگذاری کلام و نفوذ در دل طرف مقابل می‌شود. از همین رو است که امام باقر(ع) فرموده‌اند: «اگر دوستش داری، به او بگو و او را از دوستی و علاقه خود آگاه کن.» این کار موجب دوام دوستی و تقویت پیوندها می‌شود. گاهی اوقات این ابراز محبت با هدیه دادن، گاهی با سرکشی و رسیدگی به نیازهای همنوعان و گاهی با شرکت دادن آنان در گروه‌های جمعی و حلقه‌های معرفتی و تربیتی است.

*** پژوهشگر سبک زندگی**

> صداقت و یک‌رنگی باعث می‌شود حرف انسان در دل‌ها بیشتر نفوذ کند و مهم‌ترین یک‌رنگی نیز یک‌رنگی در حرف و رفتار است. هر کسی این نوع برخورد را داشت، یقین بداند در دل دیگران نفوذ خواهد کرد. از این جهت است که مولای متقیان، حضرت علی(ع) می‌فرمایند: هرگاه باطنت با ادعایت یکی شد، صداقت تو ثابت می‌شود

راهنما

صداقت و راستگویی در کلام معصومین(ع)

راستگو باش تا بار زندگی‌ات سبک شود

از منظر معارف و آموزه‌های انسان‌ساز اسلام، صداقت و راستگویی مادر تمام خصلت‌های نیک و از آن سو دروغگویی نیز ریشه تمام بدی‌ها و فسادهاست. بر همین سیاق، سفارش به راستی و راستگویی و نهی از دروغ، تزویر و دورویی، از موارد پرشمار مورد تأکید در احادیث معصومین(ع) بوده است. خداوند تبارک و تعالی نیز در قرآن کریم می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کونوا مَعَ الصّادِقینَ» - «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و همواره با راستگویان باشید.» (سوره توبه، آیه ۱۱۹) که به خوبی نشان از اهمیت صداقت و راستگویی دارد. آنچه در ادامه می‌آید گزیده کلام معصومین(ع) در این زمینه است.

■■■

رسول اکرم حضرت محمد(ص):

- هر کس راستگوتر است سخن مردم را بیشتر باور می‌کند و هر کس دروغگوتر است مردم را بیشتر دروغگو می‌داند.
- ای علی راست بگو، اگر چه در حال حاضر به ضرر تو باشد ولی در آینده به نفع توست و دروغ نگو، اگر چه در حال حاضر به نفع تو باشد ولی در آینده به ضرر توست.
- شما را سفارش می‌کنم به راستگویی که راستگویی با نیکوکاری همراه است و هر دو در بهشت هستند و از دروغگویی بپرهیزید که دروغگویی همراه با بدکاری است و هر دو در جهنم هستند
- راستگویی [مایه] آرامش و دروغگویی {مایه} تشویش است.
- بدان که راستگویی، پربرکت است و دروغگویی، شوم.
- هر گاه در برادر (دینی) خود سه صفت دیدی، به او امیدوار باش: حیا، امانتداری و راستگویی.

امام علی(ع):

- (نشانه) ایمان، این است که راستگویی را هر چند به زیان تو باشد بر دروغگویی، گرچه به سود تو باشد، ترجیح دهی.
- راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه و خواری.
- مؤمن بسیار راستگو و بسیار نیکوکار است.
- دروغگو با دروغگویی خود سه چیز به دست می‌آورد: خشم خدا را نسبت به خود، نگاه تحقیرآمیز مردم را نسبت به خود و دشمنی فرشتگان را نسبت به خود.
- هر کس صداقت و راستگویی پیشه کند، بار زندگی برای او سبک می‌شود.
- راستگو، با راستگویی خود به همان می‌رسد که دروغگو با حیله‌گری خود.

امام صادق(ع):

- راستگو را نخستین کسی که تصدیق می‌کند، خدای عزوجل است که می‌داند او راستگوست و نیز نفس او تصدیقش می‌کند که می‌داند راستگوست.

- هر کس راستگو باشد، عملش پاکیزه می‌شود و رشد می‌کند.

امام سجاد(ع):

- بهترین شروع کارها صداقت و راستگویی و بهترین پایان آنها وفاست.
- از دروغ کوچک و بزرگش، جدّی و شوخی‌اش بپرهیزید، زیرا انسان هر گاه در چیز کوچک دروغ بگوید، به گفتن دروغ بزرگ نیز جرئت پیدا می‌کند.

امام موسی کاظم(ع):

- ادای امانت و راستگویی روزی را زیاد می‌کند و خیانت و دروغگویی باعث فقر و نفاق می‌شود.

نسیم زندگی

حکایت‌هایی از راستی و درستی مردان الهی

امین خداوند هرگز دروغ نمی‌گوید

راستگویی نخستین خصلت ضروری انسان برای سیر تکامل و اعتلای اخلاق است، از این رو است که رسولان الهی پیش از برگزیده شدن به صداقت و راستگویی شهره بوده‌اند. داستان‌های زندگی ائمه و معصومین(ع) نیز بر این واقعیت صحه می‌گذارد.

■■■

■ صداقت رسول خدا از کودکی

رسول خدا(ص) از کودکی تا هنگام بعثت، همواره به راستی و درستی معروف و مورد ستایش مردم قومش بود. ابوطالب عموی پیغمبر ـ که سال‌ها سرپرستی پیامبر خدا(ص) را به عهده داشت، می‌گوید: «هرگز از رسول خدا(ص) دروغی نشنیدم و خُلقی از اخلاق جاهلیت را در او ندیدم، خنده بیجایی از او مشاهده نکردم، با کودکان بازی نمی‌کرد و به آنان علاقه نشان نمی‌داد و تنهایی و تواضع بهترین چیزها نزد او بود.» ایشان در آن هنگام که رسول خدا(ص) مردم را از ظلمات به سوی نور فرا می‌خواند و برخی از عموهای پیامبر(ص) از سر تعصب او را تکذیب کردند و دروغگویش می‌خواندند، در دفاع از رسول خدا(ص) چنین سرود: «تو امینی، امین خداوند که هرگز دروغی نگفته است و تو انسان راستگویی هستی که هرگز دچار هوسرانی و بیهوده‌گویی نگشته است. تو فرستاده حقی، می‌دانیم که فرستاده خدا هستی و آنچه می‌گویی از کتابی از جانب خداوند صاحب عزت بر تو نازل شده است.»

البته صداقت و راستگویی رسول خدا(ص) چیزی نبود که از انظار مردم مخفی بماند، همگان می‌دانستند که آن حضرت(ص) جز راست نمی‌گوید، حتی دشمنان سرسخت وی نیز به این امر اعتراف داشتند. (پژوهشکده باقرالعلوم/ سیدعلی‌اکبر حسینی)

■ ترک دروغ به توصیه پیامبر اکرم(ص)

مردی به رسول خدا(ص) عرض کرد: ای رسول خدا، چهار کار خوشایند من است: زنا، شراب‌خواری، دزدی و دروغ. اما هر کدام را که بفرمایید به خاطر شما ترک می‌کنم، حضرت فرمود: دروغ را رها کن، مرد رفت و تصمیم گرفت، زنا کند اما با خودش گفت: پیامبر از من می‌پرسد (که زنا کرده‌ای یا نه)، اگر انکار کنم، قولی را که به ایشان داده‌ام شکسته‌ام و اگر اقرار کنم، حد می‌خورم، سپس تصمیم گرفت دزدی کند، بعد تصمیم گرفت شراب بخورد، اما هر بار همین فکر را با خود کرد، لذا نزد رسول خدا برگشت و عرض کرد: شما راه را به کلی بر من بستید، من همه این کارها را رها کردم. (میزان الحکمه، ج ۱۱)

■ راستگویی ابوذر در موقعیتی پرخطر

روایت است کیفیت خروج پیامبر(ص) از خانه، به این ترتیب بوده است که حضرت رسول به ابوذر فرمودند: مرا از این خانه بیرون ببر! ابوذر اطاعت کرد، به این گونه که پیامبر در میان روپوشی قرار گرفتند، ابوذر آن جناب را به گرده خود گرفته و از خانه بیرون آمد. مشرکان خشن قریش وقتی که ابوذر را دیدند، گفتند: «آن چیست که در پشت خود حمل می‌کنید؟» ابوذر با خود فکر کرد که هر چه بگوید، ممکن است آنها تحقیق کنند و از طرفی می‌دانست «النَّجَاةُ فِی الصِّدْقِ کَمَا اَنَّ الهَلاک فِی الکذبِ: نجات، در راستگویی و هلاکت، در دروغگویی می‌باشد.» گرچه در این مورد خطیر، دروغ، مصلحت‌آمیز بود و گفتن آن اشکال نداشت ولی راستش را گفت، جواب داد: «پیغمبر خدا می‌باشد!»

آنها گفتند که ابوذر در این موقعیت حسّاس ما را مسخره می‌کند، غیرممکن است او جای پیامبر را به ما نشان دهد، بنابراین از ابوذر دست کشیدند. «وَ جَعَلْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَن یَفْقَهُوهُ: روی ادراک و دل آنها را پرده‌های ضخیمی قرار دادیم تا نفهمند.»

ابوذر آن حضرت را آورد و در بیرون مکه بر زمین گذاشت. رسول خدا: «ای ابوذر! چطور شد، در این موقعیت پرخطر، راستش را گفتی؟!»

ابوذر: «هر چه بر خود فشار آوردم که دروغی بگویم، دیدم دروغ، بلد نیستم!» از این رو رسول گرامی اسلام فرمود: «مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَ لاَ أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ عَلَی ذِی لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِی ذَرٍّ الغفاری: آسمان سایه نینداخت و زمین روی خود برنداشت، صاحب لهجه‌ای را که راستگوتر از ابوذر باشد.»

■ عاقبت دروغگویی به روایت حضرت عیسی(ع)

در کتاب احیای علوم دین غزالی مجلد سوم، صفحه ۲۸۸ روایت آموزنده‌ای به شرح زیر نقل شده است:

شخصی از حضرت عیسی(ع) تقاضا کرد که همراه او به سیاحت و سیر در صحرا و بیابان برود. عیسی(ع) پذیرفت و باهم به راه افتادند تا به کنار رودخانه بزرگی رسیدند و در آنجا نشستند و سفره را پهن کرده و مشغول خوردن غذا شدند. آنها سه گرده نان داشتند. دو عدد آن را خوردند و یک عدد از آن باقی ماند. عیسی(ع) به سوی نهر رفت و آب آشامید و سپس بازگشت ولی نان باقی‌مانده را ندید. از همسفر پرسید این نان باقی‌مانده را چه کسی برداشت؟ او عرض کرد نمی‌دانم.

پس از این ماجرا، برخاستند و به سیر خود ادامه دادند. عیسی(ع) آهویی را که دو بچه‌اش همراهش بودند در بیابان دید. یکی از آن بچه آهوها را به سوی خود خواند. آن بچه آهو به پیش آمد. عیسی(ع) آن را ذبح کرد و گوشتش را بریان نمود و با رفیق راهش باهم خوردند، سپس عیسی(ع) به همان بچه آهوی ذبح شده فرمود: برخیز به اذن خدا. آن بچه آهو زنده شد و به سوی مادرش رفت. عیسی(ع) به همسفرش فرمود: تو را به آن کسی که این معجزه را به تو نشان داد، سوگند می‌دهم بگو آن نان باقی‌مانده را چه کسی برداشت؟ او باز به دروغ گفت نمی‌دانم!

عیسی(ع) با او به سیر خود ادامه داد تا به دریاچه‌ای رسیدند. عیسی(ع) دست آن همسفر را گرفت و روی آب حرکت نمود. در این هنگام عیسی(ع) به او فرمود: تو را به آن خدایی که این معجزه را نیز به تو نشان داد بگو آن نان را چه کسی برداشت؟ او باز گفت نمی‌دانم!

باهم به سیر خود ادامه دادند تا به بیابانی رسیدند. عیسی(ع) با همسفرش در آنجا نشستند. عیسی(ع) مقداری از خاک زمین را جمع کرد، سپس فرمود: به اذن خدا طلا شو. خاک جمع شده طلا شد! عیسی(ع) آن طلا را سه قسمت کرد و به همسفرش فرمود: یک قسمت از این طلا مال من و یک قسمت مال تو و یک قسمت دیگر مال آن کسی که نان باقی مانده را خورد. همسفر بی‌درنگ گفت: آن نان را من خوردم! عیسی(ع) به او فرمود: همه این طلاها مال تو! تو به درد دنیا می‌خوری نه همسفری با من! عیسی(ع) از او جدا شد و رفت. او بعد از مدتی که از عیسی(ع) جدا شد، در بیابان دو نفر را دید که به سمت او می‌آیند. تا آن دو نفر به او رسیدند و دیدند صاحب آن همه طلاست، خواستند او را بکشند تا دو نفری صاحب آن همه طلا گردند. او به آنها گفت مرا نکشید، این طلا را سه قسمت می‌کنیم. آنها پذیرفتند.

پس از لحظاتی این سه نفر، یکی از افراد خود را برای خریدن غذا به شهر فرستادند. آن شخصی که به شهر می‌رفت با خود گفت: خوب است غذا را مسموم کنم و آن دو نفر بخورند و من تنها صاحب همه آن طلاها گردم! آن دو نفر که کنار طلاها نشسته بودند باهم گفتند: خوب است وقتی که غذا را آورد، او را بکشیم و این طلاها را دو نصف کنیم. وقتی که آن شخص به شهر رفت و غذا را آورد، آن دو نفر او را کشتند! سپس با خیال راحت مشغول غذا خوردن شدند و طولی نکشید مسموم شده و آن دو نیز به هلاکت رسیدند. هنگامی که عیسی(ع) از سیاحت خود بازگشت، دید سه نفر کنار طلاها افتاده و مرده‌اند. به اصحابش فرمود: این است دنیا، از آن برحذر باشید که فریبتان ندهد.

> رسول خدا(ص) از کودکی تا هنگام بعثت، همواره به راستی و درستی معروف و مورد ستایش مردم قومش بود. ابوطالب ـ عموی پیغمبر ـ که سال‌ها سرپرستی پیامبر خدا(ص) را به عهده داشت می‌گوید: هرگز از رسول خدا(ص) دروغی نشنیدم و خُلقی از اخلاق جاهلیت را در او ندیدم